



مقاله

وحی، آگاهی اسرارآمیز

از نگاه مولانا جلال الدین
سید حامد علوی



و به معنی برانگیختن است و در جای دیگر آورده است: اصل وحی در لغت آگاهانیدن در پنهان است و بدین خاطر الهام، نوشتن و پرشتاب معنی شده است. المنجد و دیگر کتب لغت، همین معانی را آورده‌اند و کمابیش مشابه یکدیگر سخن گفته‌اند. در میان ادیان الهی، وحی موقعیت خاصی دارد و معمولاً به القای حقیقت از جایگاه بلند و شامخ ربوبی به فرودگاهی که البته شایسته و بایسته آن است مصطلح شده است. می‌توان گفت که وحی اطلاع پیام آور برگزیده الهی، بی واسطه و یا با واسطه فرشته‌ای است که مأموریت رساندن پیامی را به گیرنده پیام دارد. البته پیداست که پیام از مرکز مدیریت عالی جهان آفرینش به شخصیتی می‌رسد که آگاهی ویژه و یا استعداد فوق‌العاده‌ای برای گرفتن آن پیام و این توانمندی گویی از قبل مسجل شده است؛ بنابراین می‌توان این‌گونه تلقی کرد که وحی یک اشاره مرموز و سریع به مسئله‌ای بسیار محکم و باصلابت است به گیرنده‌ای که زمینه قطعی دارد. این معانی از کلمه "اصطفا" به معنی برگزیدن برمی‌آید که روشن می‌شود فرد باید پاک و صافی شده و از جاه و وابستگی طبیعت به درآمده باشد تا شایستگی دریافت آن پیام بزرگ و خطیر را داشته باشد و گرنه:

هر دل ارسامع^(۱) بدی وحی پنهان

حرف و صوتی کی بدی اندر میان؟

کاین حروف واسطه، ای یار غار

پیش واصل خوار باشد خار خار

بس بلا و رنج بایست و وقوف

تا رهد آن روح صافی از حروف

(دفتر چهارم)

مصطفی کو وحی نبرده از هوانست
همچو خاکی بر هوا بر شد هیاست^(۲)
گر نماید خواجه را این دم غلط
ز اول ز النجم بر خوان چند خط
تا که تا بطق محمد عن هوی
ان هو الا بو حی احتوی^(۳)
احمد چون نسبت از وحی یاس
جسمیان را ده تحری و قیاس
(دفتر ششم)

پیش از بررسی دیدگاه پیر بلخ، اندکی کلمه وحی را می‌شناسیم. مشابه شناخت این کلمه از نظر لغت و اصطلاح به ما کمک کند تا بهتر به اندیشه مولوی پی ببریم:
در لغت، مطلق الفا را وحی می‌گویند. همچنین به اشاره، فرستادن رسول یا فرستادن و القای کلام نیز وحی گفته می‌شود؛ پس، وحی کرد یعنی با او پنهان سخن گفت یا چیزی به او گفت که آن را از دیگران پنهان داشت، شتاب کرد، نامه نوشت و کلاً آنچه از سوزی کسی به دیگری فرستاده شود و آنچه غالباً خدا به پیامبرانش القای فرماید نیز از معانی وحی است. آواز مردم و جز آن نیز از معانی وحی است (لاروس ذیل کلمه وحی).

مصمم الوسیط می‌نویسد: وحی به معنی اشاره و الهام یا شکر کردن و خوف ایجاد کردن و فریاد زدن است. لسان العرب این منظور که از قدیمی‌ترین قاموس‌های لغت عرب است، وحی را به معنی اشاره و نوشتن و الهام و سخن مخفی و آنچه خداوند به پیامبرانش القا کند، آورده است و همچنین گفته است: وحی به معنی نوشته و نوشتن یعنی نوشتنی بر سنگ و آنچه بر او نقش شود

آبان و آذر ۱۳۸۵
شماره ۱۳
پیش از این

به نظر پیر بلخ اصولاً بیشتر خلق خدا با کلمات و از طریق لفظ و وزن نسبت به جریان وحی آگاهی پیدا می‌کنند؛ زیرا معرفت آدم‌ها نسبی و مدارجی دارد. وحی، استخوان‌بندی اصلی دین را تشکیل می‌دهد، پیام‌رشدن، در ظاهر، تنها از این سرچشمه آگاهی و معرفت می‌جوشد و این قداسی که در کلمه وحی خود به خود موجود است، به بشریت می‌فهماند که اگر این جریان مهم و اساسی از فرهنگ دینی برداشته شود، در واقع هیچ تعبیر درستی می‌توان از آن به دست داد. هر چند در پیرامون این راز سر به مهر - همچون خود انسان - کسی نتوانسته است آگاهی کاملی به دست بدهد. آنچه هست، آثار دینی است که یکی از مهمترین مختصات آن باز مرموز بودن خود آن آثار است و شاید رمز جاودانگی آن آثار همچون قرآن کریم همین مرموز بودن آن و اتصال آن به جریان مستمر و همواره مدیریت عالی جهان هستی است. صرف نظر از دیدگاه‌هایی که غالباً در جهت هماهنگی با آهنگ کل هستی سخن گفته‌اند - به ظاهر راه پیوستن انسان به رستگاری یا به عبارت دیگر راه رستگاری انسان هماهنگی با آهنگ کل هستی است - آنچه مولانا جلال‌الدین از وحی مطرح می‌کند، همان چیزی است که از قرآن گرفته است. او وحی را کلاً از حواس ظاهری جدا و مرجع تمام علوم و فنون بشری می‌داند:

جمله حرفت‌ها یقین از وحی بود
اول او، لیک عقل، آن را فرود
هیچ حرفت را بین کاین عقل ما
تاند^(۶) او آموختن بی اوستا؟
گرچه اندر مکر موی اشکاف بد
هیچ پیشه رام بی اوستا نشد
دانش پیشه از این عقل از بدی
پیشه‌ای بی اوستا حاصل شدی

(دفتر چهارم)

حقیقتاً اگر قرآن را نیز از درون اثر سترگ مثنوی به گونه‌ای حذف کنیم، آنچه از آن می‌ماند مشتبی الفاظ است. همچون آثار عرفانی پیش از مولوی - که آنها نیز برگرفته از قرآن و سیره پیامبر است - مولانا با استفاده از روش‌های قرآن با جرأت و توکل بر خداوند وارد مقوله وحی شده است، او به خوبی می‌داند که اوضاع اجتماعی آن زمان قلمرو اسلام از نظر اندیشه و بویژه اعتقادات دینی بسیار نابسامان است، ضدمات هولناک جنگ‌های صلیبی و باورهای بی‌اساس معتقدان به جبر و همچنین بی‌گماری‌های بی‌رحمانه مغول و تخریب بیشتر آثار فرهنگی سرزمین ما و نیز اعتقادات کسانی که قائل به رویت خداوند در روز قیامت بودند، تسلط فرمانروایان جاهل و مستبد، کار مردم سرزمین‌های اسلامی را به انحطاط و نابودی می‌کشاند. باورهای سخیف و اشاعه خرافات، دمار از روزگار مردم درآورده بود. مولوی همچون کسی که تالی تلوی پیامبران الهی است، همانند یک انسان اندازگر به‌پا خاست و با فداکاری و تشکیل حفله‌های^(۵) درس و حلقه‌های عرفانی، مردمان

را از سرنوشت شومی که انتظار آنان را می‌کشیدیم می‌داد. آثاری چون "قیه مافیه" و "مجالس سبعه" از جمله آثار گرانبهایی است که امروز مورد استفاده همه مردم جهان قرار می‌گیرد. بنابراین اگر در جای جای مثنوی معنوی از وحی سخن به میان آمده، کاملاً جغرافیای زمینی و زمانی دارد و از مسائل مهم مبتلا به مردم آن زمان بوده است.

وحی در نگاهی دیگر، جریان سیار و سیال و مستمری است که هوشیاران و آگاهان و هماهنگان با آهنگ کل هستی به خوبی آن را می‌شنوند و می‌پذیرند و راه می‌گزینند و خردمندانه زندگی می‌کنند. گفت پیغمبر که آواز خدا

می‌رسد در گوش من همچون صدا

مهر در گوش شما بنهاد حق

تا به آواز خدا نارد سبق^(۶)

نک^(۷) صریح آواز حق می‌آیدم

همچو صاف از درد می‌پالایم

(دفتر دوم)

اگر وحی را - چنانچه در لغت آمده - مطلق "القا" بینگاریم، می‌توانیم بگوییم که آدمیان در شرایطی ویژه که راه خود را گم کرده‌اند و از هماهنگی دور افتاده‌اند و ساز مخالف می‌زنند، وحی خاص برای انسان‌ها القا می‌شود که "هان ای آدمیان شما از خط اصلی و راه مستقیم جدا افتاده‌اید، اینک از منبع شامخ و بلند الهی یادآوری را گوش و هوش دارید تا به رستگاری نزدیک شوید."

همچنان که موسی از سوی درخت

بانگ حق بشنید کای مسعود بخت

از درخت "انی انا الله"^(۸) می‌شنید

با کلام انوار می‌آمد پدید

حضرت موسی (ع) از شجری که بدو نزدیک بود، صدای رسای "منم الله" را می‌شنود. همراه آن سخن رسا، نوری به سوی موسی (ع) از آن وادی ایمن و مبارک درخشش می‌کند و فریاد برمی‌آید که هان "ای موسی منم الله، پروردگار جهانیان." این سخن بسیار پر معنی و بسیار شگفت‌آور است، گویی که عوامل ضدخدایی و ضدبشری آنچنان در جامعه موسوی رخنه کرده و جامعه را فاسد کرده‌اند که از تمام شریان‌های جامعه عفونت و فساد بیرون می‌جهد و همه ابعاد جامعه را گرفته است، بنابراین تنها داروی حیات بخش و توحیدی "انی انا الله" می‌تواند جامعه شرک‌زده فرعون و هامانی را معالجه کند.

از درخت "انی انا الله" می‌شنید

با کلام انوار می‌آمد پدید

(دفتر ششم)

موسی (ع) گرم می‌شود و این گرما را که با آتش جان بخش وحی الهی و روشنایی همان وحی ربانی منور است با خود به دامنه طور می‌آورد و مترصدان نار، که می‌دانستند موسی (ع) با نور می‌آید، با باده نشینان طور به بیتوته نشستند و آنان نیز از آن

آتش الهی گرم و از آن روشنایی و نور بی نظیر و وحی منور گردیدند. همه شعبده‌های فرعون و جادوگری‌های مشاوران ساحر او چون هامان یا باطل السحر و وحی الهی خاموش می‌شوند.

وحی از دیدگاه مولوی سرچشمه تمام دانش‌های جهان است، هر جا ابتکاری هست و نبوغی از علم فن دیده می‌شود، از منبع وحی و الهام الهی است. مولانا در داستانی تمثیلی از زبان موش و قورباغه گفت‌وگویی را ترتیب می‌دهد و در این گیرودار، به افاضات الهی و الهامات غیبی اشاره می‌کند که سرنخ آن لوح محفوظ یا القائنات الهی و به عبارت روشن‌تر همان وحی است.

وحی حق دان آن فراست را نه وهم

نور دل از لوح کل کرده‌ست فهم

(دفتر ششم)

در این داستان، موش مظهر گنده مغزی و عفونت فکر و گرایش‌های مادی و قورباغه نمادی از نور و فهم است که با حس ششم دریافت می‌کند توطئه‌های در شرف وقوع است و باید از آن پیشگیری نماید. (نگاه‌کنید به داستان موش و چغز، در دفتر ششم)

در دفتر چهارم نیز حضرت مولوی در داستان زیبایی "آمدن سلیمان (ع) به مسجد اقصی برای عبادت و ارشاد عابدان و معتکفان و رستن عقاقیر در مسجد" می‌فرماید:

هر صباحی چون سلیمان آمدی

خاضع اندر مسجد اقصی شدی

نوگیاهی رسته دیدی اندرو

پس بگفتی نام و نفع خود بگو

یادآور می‌شویم که به نظر نگارنده، بسیاری از قصص قرآن کریم و کتب دینی جنبه تمثیلی و نمادین دارند. قصه‌های مولوی در مثنوی نیز از همین شیوه پیروی می‌کنند؛ بخصوص که مولانا مقاصد عالی اخلاقی و دینی خود را در آن داستان‌ها لحاظ می‌کند و برداشت‌های بسیار ارزشمند اخلاقی که بیشتر کشاندن انسان به هماهنگ شدن انسان با آهنگ کل هستی و القای حیات و زندگی خردمندانه است به تصویر می‌کشد:

تو چه دارویی؟ چه ای؟ نامت چی است

تو زیان‌کی و نفعت برکی است؟

پس بگفتی هر گیاهی فعل و نام

که من آن را جانم و این را حِمام^(۴)

من مرین را زهرم و او را شکر

نام من این است بر لوح از قدر

پس طیبیان از سلیمان زان گیا

عالم و دانا شدندی مقتدا

تا کتب‌های طبییی ساختند

جسم را از رنج می‌پرداختند

این نجوم و طب، وحی انبیاست

عقل و حس را سوی بی سوره کجاست؟

عقل جزیی عقل استخراج نیست

جز پذیرای فن و محتاج نیست

قابل تعلیم و فهم است این خرد

لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

جمله حرفت‌ها یقین از وحی بود

اول او، لیک عقل آن را فزود

هیچ حرفت را بیس گاین عقل ما

تا ند او آموختن بی اوستا؟

گرچه اندر مگر موی اشکاف^(۱) بد

هیچ پیشه رام، بی استانشد

دانش پیشه از این عقل ار بدای

پیشه‌ای بی اوستا حاصل شدی

(دفتر چهارم)

عقل جزیی و ادراکات اندک مکاتب آدمی با مسئله مهم وحی کاملاً جداست و مولوی معتقد است که حواس ظاهری و هرگونه دانش اکتسابی بی هیچ ترویجی تناسبی با وحی ندارد، زیرا از نظر مولوی، آن چیزی که به معرفت الهی انسان بیفزاید و او را در جهت تکامل و ایصال به حقیقت رهنمون شود، راه هماهنگ شدن با آهنگ کل هستی را به او بیاموزد، از مقوله وحی است که سرچشمه آن علم و آگاهی و معرفت لایزال الهی است که محل تغذیه وحی و یا به عبارتی شعور مرموز است.

عقل جزوی توانایی کشف ندارد، او فقط می‌تواند حرف‌های رایباموزد و یقیناً نیازمند آموزش است. سرچشمه دانش‌های پیچیده‌ای مانند ستاره‌شناسی و طب از دیدگاه مولوی وحی است، وگرنه عقل جزیی و محدود مگر می‌تواند به عالم ماورای ماده و طبیعت راه بجوید:

این نجوم و طب، وحی انبیاست

عقل و حس را سوی بی سوره^(۲) کجاست؟

مولوی اشاره می‌کند که پزشکان و حکما به وسیله سلیمان به پاره‌ای از علوم گیاه‌شناسی و ستاره‌شناسی و پزشکی پی بردند و سلیمان نبی (ع) به وسیله وحی الهی به خواص اشیا آگاه شده است و بیشتر یادآوری شد که یکی از معانی وحی، الهام است. آنچه اهمیت دارد آن است که مکاتبیم وحی چگونه است و چگونه خداوند چگونه ارسال رسل و انزال کتب می‌کند و چگونه انسان‌های شایسته کار و صالح خداوند می‌توانند دریافت‌کننده وحی باشند. این رازی است که تاکنون هیچ‌کس نتوانسته است به درستی آن را تبیین کند، زیرا امری بسیار مرموز و پیچیده است.

جسم، ظاهر، روح مخفی آمدست

جسم همچون آستین، جان همچو دست

باز عقل از روح مخفی تر بود

حس سوی روح زوتر^(۳) ره برد

جنبشی بینی بدانی زنده است

این ندانی که ز عقل آکنده است

تا که جنبش های موزون سر کنند

جنبش مس را به دانش زر کند
زان مناسب آمدن افعال دست
فهم آید مژ تو را که عقل هست
روح وحی از عقل پنهان تر بود
زانک او عیست، او ز آن سر بود

(دفتر دوم)

با اندکی تأمل عقل می تواند وحی را بپذیرد. مولانا شرح می دهد که جسم و کالبد انسان ظاهر و آشکار و نمایان است، اما روح پنهان. جسم بشر همانند آستین جامه و روح همچون دست می باشد، باز عقل مخفی تر از روح است، به همین دلیل احساس انسان به روح او نزدیک تر است. از همین حرکات ظاهری است که وقتی در بدن انسان مشاهده شد می گوئیم فرد زنده است و اگر این حرکات و سکنتات درست و موزون باشد، می گوئیم فرد خردمند است و اگر ناموزون و بیهوده باشد متنگن است فرد را به بی خردی و دیوانگی متهم کنیم.

همچنان حضرت مولوی بزهان ها می آورد و تشریح می کند که روح وحی از عقل و خرد پنهان تر و مخفی تر است، زیرا که این روح غیب است و ارتباطش با جهانی غیر از جهان آشکار و ماده است:

چشم تو روشن شود پایت دوان

جسم تو جان گردد و جان تو روان
پس بگویی راست گفتی ای امین
این نشانی ها بلاغ آمد مبین
فیه آیات ثقات بینات

این برائی باشد و قدر نجات
مسلم است که با این اسباب ظاهری که علم و دانش بشری دارد، فهم این معنی بسیار سخت است، بشر وقتی می خواهد سفینه ای به فضا پرتاب کند هزاران محاسبه و ملاحظه را اعمال می کند و اگر پسینی اشتباه کند، ممکن است سفینه دچار اختلال شود و احتمال دارد در بین راه منفجر شود و یا سیستم هایش از کار بیفتد و کار پرتاب را مختل کند؛ به نظر مولوی اسباب و ابزاری دیگر برای فهم وحی لازم است، چنانچه وقتی در دریا سیر می کنیم، مرکب چوبین بسیار خوب است، اما این مرکب برای خشکی مناسب نیست و آنچه در خشکی مرکب بشر است برای فضا نامناسب است و برای حرکت در آن فضای خاص (جهان ماورای طبیعت) مرکبی دیگر مورد نیاز است.

درس آدم را فرشته مشتری

محرم درسش نه دیواست و پری
آدم "انبهم باسما" (۱۳) درس گو
شرح کن اسرار حق را مو به مو
آن چنان کس را که کوتاه بین بود

در تلون غرق و بی تمکین بود

موش گفتم زان که در خاک است جاش
خاک باشد موش را جای معاش
راه ها داند، ولی در زیر خاک
هر طرف او خاک را کرده ست چاک
نفس موشی نیست الا لقمه رند (۱۴)

قدر حاجت موش را عقلی دهند
زان که بی حاجت خداوند عزیز
می نبخشد هیچ کس را هیچ چیز
گر نبودی حاجت عالم زمین

نافریدی هیچ رب العالمین
وین زمین مضطرب محتاج کوه
گر نبودی نافریدی پر شکوه
ور نبودی حاجت افلاک هم

هفت گردون نافریدی از عدم
این است اسباب، علل، نیاز، حاجت، فهم نسبی و درجات
فهم برای دانستن هر معنی و گویی که جریان وحی که همچنان
پایدار و همواره می نماید و پیوسته در جریان است و این بار
معنی گسترده شده و وحی در معنی گسترده تر به کار گرفته شده، با
این حساب اگر لحظه ای وحی منقطع شود، از حیات خبری
نخواهد بود، اما وحی خاص که بدان پیامبران برانگیخته می شوند
و پیامی از آن سوی طبیعت می آورند، مورد چالش بشریت قرار
گرفته است و این که چرا انسان نمی خواهد دیوار طبیعت را
بشکافد و روزنه ای ایجاد کند تا بفهمد آن طرف تر چه خبر
است!؟ جای شگفتی است! حتماً سخت و دشوار است که
آدمی خویش را صافی کند و از چاه طبیعت به در آورد و هماهنگ
با آهنگ کل هستی شود!

آینه دل چون شود صافی و پاک

نقش ها بینی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را

فرش دولت را و هم فراش را

(دفتر دوم)

مسلماً پیدا کردن مکانیزم هایی که روشنگر وحی باشد و آدمی
را به عالی ترین دانش و بینش برساند بسیار سخت است، اما
شدنی است.

دیده ای باید سبب سوراخ کن

تا حجب را برژد از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لا مکان

هرزه داند جهد و اکساب و دکان

(دفتر پنجم)

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم
بد فغانشان که "تطیرنا بکم" (۱۵)

رنج بیماری است ما را این مقال
نیست نیکو و عظمتان ما را به فال
گر به گفت آرید نصحی آشکار
ما کنیم آن دم شما را سنگسار
ما به لغو و لهو فریه گشته ایم
در نصیحت خویش را نسرشته ایم
هست قوت ما دروغ و لهو و لاغ
شورش معده است ما را این بلاغ
رنج را صد تو و افزون می کنیم
عقل را دارو به افیون می کنیم

(دفتر چهارم)

پیر بلخ در این فراز، حکایت دو پیامبر خداوند که حامل
وحی بودند و به شهر انطاکیه مأموریت داشتند بیان می کند که
مستبدان و خودکامگان به رسولان الهی گفتند ما به سخن شما
گوش نخواهیم داد. حتی آن رسولان الهی را شلاق زدند و گفتند
ما گفته های شما را به فال بد می گیریم و اگر دست از رسالتتان
برندارید، شما را "رجم" خواهیم نمود. فرزانه بلخ یاد آور می شود
که این دیکتاتورها و فرمانروایان جبار بودند که با پیامبران جنگیدند
و پیامشان را دروغ پنداشتند، زیرا می ترسیدند که موقعیت
اجتماعی و ثروت هایی که با بهره کشی های وحشتناک به دست
آورده بودند به خطر بیفتد؛ پس یکی از عوامل مهم و یا یکی از
موانع نشناختن مکانیزم وحی همین انگل های جامعه یا به عبارتی
عوامل زد و زور و تزویر بودند که مانع شناخت وحی به مردمان
شدند و می شوند، هم اینان بودند که به پیامبران تهمت زدند که
شما آمده اید تا خرد ما را پنهان کنید، در حالی که خود خرد خود را
پنهان می کردند.

رنج را صد تو و افزون می کنید

عقل را دارو به افیون می کنید
وحی می آید تا با اشاره ای صریح مخاطبان را به آنچه فراموش
کرده اند یادآوری کند تا اگر بیمارند علاج یابند و اگر در حال
احتضارند زنده شوند.

پس بدان کاب مبارک ز آسمان

وحی دل ها باشد و صدق بیان

(دفتر سوم)

نفس اگر چه زیرک است و خرده دان

قبله اش دنیاست، او را مرده دان

آب وحی حق بدین مرده رسید

شد ز خاک مرده های زنده پدید

پیر فرزانه بلخ در مثنوی معنوی موانع راه را بازگو می کند و
عوامل خطرناک و ساحران و جادوگران اجیر قدرتمندان را
رسوا می کند و اینها را برای جویندگان راستین پیام وحی ناچیز
می شمرد و می فرماید:

سحرهای ساحران دان جمله را
مرگ چوبی دان که آن گشت ازدها
جادوی ها را همه یک لقمه کرد
یک جهان پر شمش بده، آن را صبح کرد

(دفتر چهارم)

ملای روم چون به کرامت، عزت و شرافت انسان پی برده و
اهمیت وحی را در زندگی انسان ها فهمیده است، می گویند تا
این کرامت و این ویژگی بارز و مهم انسان را بیوسته یاد آور شود.
او می خواهد به آدمیان بفهماند که منزلت انسان، خلافت الهی
است که حداقل آن صداقت و عدالت است که بر اساس
قانونمندی الهی بر کل جهان هستی رقم خورده است. آدمیان
این راز سر به مهر را بدانند که راز ستگاری آنها خارج نشدن از
کرامت انسانی و عزت و شرافت خدادادی است، از این رو
پیوسته به انسان ها هشدار می دهد و یاد آور می شود که آی آدمیان
خداوند عالم بر سر شما تاج کرامت نهاده است، آن را حقیر
نگیرید و قدر خود را بدانید و عوامل ضد تکامل را بشناسید و
بیهوده این همه عزت خدادادی را هدر ندهید.

توز "کرمنابنی آدم" شهی

هم به خشکی هم به دریا پانهی

که "حَمَلْنَا هِمَّ عَلَى الْبَحْرِ" ی به جان

از "حَمَلْنَا هِمَّ عَلَى الْبِرِّ" پیش زان^(۱۶)

مر ملایک را سوی بر راه نیست

جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان، به جانی از ملک

تاری هم بر زمین هم بر فلک

تا به ظاهر "مثلکم" باشد بشر

با دل "یوحی الی" ^(۱۷) دیده ور

قالب خاکی فتاده بر زمین

روح او گردان بر آن چرخ زمین
پیامبر سخن بیهوده نمی گوید، خاستگاه پیام های او بارگاه
شامخ ربوبی است، کسانی با این پیام ها مخالفت می کنند که
منافعشان به خطر افتاده است؛ بنابراین پیام حق و وحی الهی
را هم برای خود و هم برای دیگران حرام می کنند و ایجاد
زحمت در جامعه می کنند. پیام آشکار وحی الهی با تمام
رمزآلودی و اسرارآمیزی، بسیار روشن است، آن چنان که با
کمترین تأمل و خردورزی می توان آن را فهمید و پیام را
دریافت، زیرا پیام ها بسیار کوتاه و سریع و با اشاره ای تند و
گذرا می آیند و می روند. برعکس کسانی که گوش هوش بسته اند
و پنبه در گوش خود کرده اند، بی شک آن را نمی شنوند. پیام
وحی بلاشک برای هماهنگان با آهنگ کل هستی آب گوارایی
همچون نیل برای سبطیان و خون برای قبطیان و فرعونیان و
ابلهان و لجوجان خواهد بود.

این دفتر ۱۳۸۵
۱۰۷

همچو آب نیل آمد این بلا

مولانا پیشنهاد می‌کند که آدمی باید با آهنگ کلی هستی هماهنگ شود تا به جاودانگی برسد و به سرچشمه‌ها دست یازد:

سعد را آب است و خون بر اشقیاء
(دفتر چهارم)

آسمان شو، ابر شو، باران بیار
ناودان بارش کند، نبود به کار
آب اندر ناودان عاریتی ست
آب اندر ابر و دریا فطرتی ست
فکر و اندیشه‌ست مثل ناودان
وحی و مکشوف‌ست ابر و آسمان
آب باران باغ صدرنگ آورد
ناودان همسایه در جنگ آورد

این خود انسان است که سعادت و شقاوت خود را رقم می‌زند، هیچ‌کس جز خود انسان مقصر نیست. پیامبر، صادق و عادل است و بر هوی تاویل قرآن نمی‌کند. او نامور است که اصل پیام را برساند و آدمی از جایی که آزاد است، اگر بخواهد ایمان می‌آورد و اگر بخواهد کفر می‌ورزد. اما همه فاجعه زمانی است که آدمی آن آزادی خدادادی را نداشته باشد و گرنه پیامبران درست می‌گویند و کارشان با الهی و ذکر است.
آن که معصوم ره وحی خداست

چون همه صاف است، بگشاید رواست

(دفتر پنجم)

برای همین خاطر است که مولانا می‌گوید عقل کل همان وحی است، از آن بهره بگیرید.
عقل کل را گفت "ما زاغ البصر"^(۱۹)
عقل جزوی می‌کند هر سو نظر
عقل "ما زاغ" است نور خاصگان
عقل زاغ استاد گور مردگان

زان که "ما یَنطقُ رسولٌ بالهوی"

کی هوا زاید و معصوم خدا

(دفتر ششم)

عامل بازدارنده پذیرش حق، جلوگیری از اختیار انسان برای گزینش خیر است، زیرا که خیر عبارت است از آزادی و آبادی و آگاهی و چون این همه نباشد ممکن است پیام پیامبران را ظاهر بینان به سخره بگیرند. متولیان دروغین و روسای عوام غالباً با روش های بازگونه عالی‌ترین پیام‌های جهان هستی را پایمال می‌کنند، به دلیل این‌که ممکن است نادان مردمی با آگاهی اندک فکر کنند که پیام خدا همین است که این مدعیان دروغین عرضه کرده‌اند.

ظلم چه بود، وضع غیر مومض

همین ممکن در غیر موضع ضایعش

(دفتر ششم)

- پی‌نوشت‌ها:
- ۱- هبا؛ گردوغبار هوا که در آفتاب دیده می‌شود، ضایع شده، بی‌ارزش، مفت و رایگان
 - ۲- اشاره به آیه "و ما یَنطقُ عن الهوی، ان هوالا وحی یوحی" (نجم: ۴ و ۳)
 - ۳- سامع؛ شنوا
 - ۴- تاند؛ می‌تواند، مخفف و عامیانه به لهجه خراسانی
 - ۵- حفله؛ مجمع، محل گرد آمدن برای گفت‌وگو و تدریس
 - ۶- سبق؛ پیش افتادن، پیشی گرفتن
 - ۷- نک؛ اینک، اکنون
 - ۸- اشاره به آیه "اننی انالله... (طه: ۱۴)"
 - ۹- حمام؛ مرگ
 - ۱۰- موی اشکاف؛ نکته‌بین، نکته‌سنج، دقیق
 - ۱۱- سوی بی‌سو؛ جهان بی‌جهتی، جهان لاهوت
 - ۱۲- زوتر؛ زودتر
 - ۱۳- اشاره به آیه: "قال یا آدم انبههم باسمائهم..." (بقره: ۳۳)
 - ۱۴- لقمه‌رند؛ لقمه‌ریا
 - ۱۵- اشاره به آیه "قالوا انا تطیرنا بکم..." (یس: ۱۸)
 - ۱۶- اشاره به آیه "و لقد کرمتنا بنی آدم و حملنا هم علی البر و البحر..." (اسرا: ۷۰)

وحی همان القای مطلق از جانب رب‌الارباب و مقام شامخ الهی است که همه را با پیام آرام‌بخش خود به رهایی از بندهای شیطان فراخوانده است.

مثنوی ما دکان وحدت است

غیر واحد هر چه بینی آن بت است

بت ستودن بهر دام عامه را

همچنان دان کالغرائق العلی^(۱۸)

خواندش در سوره "والنجم" زود

لیک آن فتنه بد از سوره نبود

(دفتر ششم)

صدای جان‌بخش وحی بستگی به جایگاه و فرودگاه آن دارد؛

لیک بعضی زین صدا کر تر شدند

باز بعضی صافی و برتر شدند

همچو آب نیل آمد این بلا

سعد را آب است و خون بر اشقیاء

(دفتر چهارم)